

بحثی درباره :

## ملت و ملیت

(۳)

نمونه دیگر از صدر اسلام :

اینها داستان سرایی نیست و زائد بر بحث مانیز نمیباشد و خلوت ذکر آن لطف مخصوص و لذات مرعوزش اجازه نمی دهد که نمونه دیگری ذکر نگردد .

عبدالله بن ابی اذبر زگان مدینه است و در آن گاه که پیغمبر اسلام بمدینه مهاجرت فرمود او نیز اسلام آورد ولی عده ای می دانستند که منافقی بیش نیست وقتی در یکی از جنگها اختلافی بین او و چند تن از مهاجرین بر سر آب افتاد عبدالله کلماتی بر زبان راند که شایسته نبود چون بمدینه رسیدند شایع شد که پیغمبر حکم قتل عبدالله بن ابی را داده است. در بحب و جبهه این شایعات جوانی به محضر پیغمبر آمد و گفت :

ای محمد (ص) همه اهل مدینه از میزان علاقه من پیدرم عبدالله اطلاع دارند ولی اگر رأی تو بر این قرار گرفته است که او کشته شود از تو میخواهم که بمن دستور فرمائی که گردن وی را بزنم چون میترسم دیگری باینکار اقدام کند و من با شدت علاقه که پیدرم دارم پس از مرگ وی بقاتلش که یکی از برادران دینی من است با نظر کینه و انتقام نگاه کنم . . . اینها نکات دقیقی است که نشان میدهد ایمان با قلب و دل مردان چه میکند و مسلمان تا چه حد به نسب و پدر و مادر خود پایبند است (البته تا آنجا که مانع او در اقامه شعائر دین نشوند) و دکتر اقبال لاهوری شاعر اسلامی و فیلسوف بزرگ درست

گفته است . . . «مسلمان زاده‌ای ؟ ترك نسب کن .  
خانه مشترک :

بر کردیم بآن ماکتی که از اجتماع ساخته بودیم و تجربه خود را ادامه دهیم . از  
يك خانواده صحبت می‌کردیم . . .

یکی دیگر از خصائص این خانواده « خانه مشترک » است . اعضاء خانواده  
عادت کرده‌اند که هر صبح ازین چهار دیواری خارج شوند و هر شب باین خانه امیدروی  
آرند و در محفل انس خود جای گیرند باین خانه علاقه‌مندند و بدر دیوار و پیکر آن  
خو گرفته‌اند ولی در آن‌گاه که خانه را بر خود تنگ ببینند عازندارند که در صد تهیه  
خانه‌ای بر آمده و کانون مهر و محبت خود را با آن تنگ جای تیره و تاریک سازند ، یعنی  
با وجود علاقه بخانه حاضرند در وقت مقتضی ترك خانه گویند و مجمع خانواده را  
بعلاقه بخانه نفروشند و یا اگر لازم باشد هر چند نفر در خانه‌ای مجزا قرار گیرند ولی  
همچنان رشته خویشاوندی را نمی‌گسلند و وصل دیرین را با مهر بیشتر جبران مینمایند  
و خلاصه : « خانه را وسیله میدانند نه هدف » یعنی بزبان حال می‌گویند که ملت و  
ملیت مربوط بخاک و زمین خاص نیست و با خود چنین نوا ، ساز می‌کنند که اقبال شاعر  
پاکستانی می‌گوید :

ملت از یکرنگی دل‌هاست	روشن از يك جلوه این میناستی
قوم را اندیشه‌ها باید یکی	در ضمیرش مدعا بساید یکی
جذبه باید در سرشت او یکی	هم عیار خوب و زشت او یکی
اصل ملت در وطن دین که چه ؟	باد و آب و گل پرستیدن که چه ؟
بر نسب نازان شدن نادانی است	حکم او اندر تن و تن فانی است

خلاصه : با بزرگی کردن مقیاس يك خانه محقر میتوان اجتماع بشری را در نظر  
مجسم کرد یعنی هر چه دلها بهمدیگر نزدیکتر باشد بهمان نسبت عوامل ملیت قوی  
خواهد بود ، هر چه اشتراك فکر و عقیده بیشتر باشد نزدیکی بیشتر است و با این  
توضیح عامل اصلی و اساسی و شرط لازم تشکیک ملت ، داشتن يك هدف و يك آرمان

ویک عقیده است و سایر عوامل ملت تحت الشعاع آن قرار دارد.

ملت مسلمان یعنی چه؟!:

وقتی میگوئیم « ملت مسلمان » برای ما افراد و اجتماعاتی در نظر مجسم میشود که از زبان و اندونزی گرفته تا مراکش و اسپانیا زندگی می کنند و ما خود را در غم و شادی آنها شریک و سهیم میدانیم.

برای ما بکنفر سیاه چرده مراکشی که مسلمان باشد خیلی خیلی عزیزتر و دوست داشتنی تر از یک ایرانی است که بقوانین اسلام پایبند نبوده و علیه مصالح مسلمانان فعالیت می کند.

اگر ما را مخیر کنند که از یک مسلمان اندلس دفاع کنیم یا از یک غیر مسلم که در سرزمین ایران اقامت دارد بی اختیار دفاع از جهان مسلم را بر خود فرض خواهیم دانست زیرا خود را با نزدیکتر مییابیم چون کسی با من ملیتش یکی است و یا بملت من نزدیکتر است که بمن نزدیکتر باشد یعنی: « ملیت از نزدیکی افکار و عقاید افراد بشر ناشی میگردد » هر چه افراد از حیث فکر بهم نزدیکتر باشند فاکتور قویتری از ملیت را در بردارند و هر چه دورتر گردند ملیتشان از هم دورتر است و این واقعیتی است که تعارف بردار نیست این مسخره است که بمسلمانی بگویند عزیزان مبارز الجزائری را بیگانه بدان و فلان رقصی را که بعنوان وکیل بافکار تو و بمنافع تو دهن کجی میکند دوست بدار و یا آنکه بگویند پیشوایان نهضت های ضد استعماری مردم مسلمان جهان کاری نداشته باش ولی کسانی که با تو جز تظاهر تجانس فکری ندارند، بنام مظهر ملیت خود احترام کن... ملیت از ایمان و آرمان سرچشمه می گیرد و منبع الهام بخش ایمان قلب است.

قلب ما از هند و روم دشام نیست مرز و بوم ما بجز اسلام نیست

مسلمان نسبت بمسلمان علاقه دارد، مسلمان را برادر خود میدانند «انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم» تنها این برادری و اخوت است که میتواند یک ملت حقیقی بوجود آورد.

این نکته هم اکنون از برای خود ما محسوس است هر بار صدای مظلومیت برادران الجزایری، یعنی، کشمیری خود را میشنویم آرزو میکنیم که هرچه زودتر از قید اسارت خلاص شوند با خیار مصر و عراق و اندونزی و پاکستان و... علاقه‌مندی نشان می‌دهیم و خود را نسبت بسر نوشت آنها سهیم و شریک میدانیم، اینها تمام بر اثر آنستکه با مصریها، الجزایریها، کشمیریها و... نزدیکیم.

این شهرها و کشورها، این طایفه و قبیله‌ها، این اختلاف زبانها و مرزها هیچکدام نمیتوانند انسانهای همفکر را از هم جدا کنند، اینها همه فقط و فقط برای اینست که امور خیلی عادی زندگی بگذرد قرآن کریم میفرماید:

«یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرهکم عند الله اتقاکم» ای مردم جهان ما شمارا از زن و مرد آفریدیم و بصورت قبائل و فرق مختلف در آوردیم که یکدیگر را بشناسید (و گذران امرتان میسر باشد) در حالی که گرامی‌ترین شما در نزد پروردگار پرهیزکارترین شما میباشد.

آنوقت بشر متمدن! بدون کوچکترین دلیلی تقسیم‌بندی عادی دنیا را مأخذ گرفته و هر کدام خود را بالاتر از دیگری میدانند نتیجه آن میشود که آلمان برتری نژاد ژرمن را سر میدهد و هیتلر بنام برتری نژاد و شمار آلمان بالای همه، قیام میکند و آن یکی هم در ایران بتقلید بی‌مزه از آن دستگاہ‌ها می‌کوشد و حزب سومکا درست میکند!... اینها موضوعات مسخره‌ایست و بنام ملت ذکر می‌گردد و هیچگونه مبنای صحیحی ندارد و طرز فکر جهانی ما بالاتر از این حرفها است.

جهان را از يك آب و گل آفریدیم

تو ایران و تاتار و ترك آفریدی

قفس ساختی طائر نغمه زن را

تو وطنز آفریدی نوال چمن را

پایان